



مریم سیانصوری

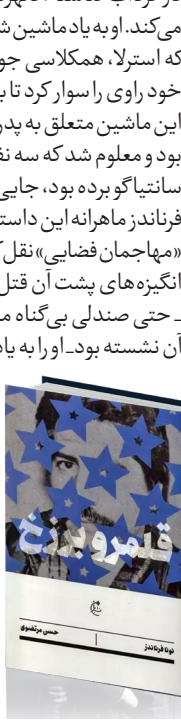
مترجم و منتقد

اکنون سال ۱۹۸۴در شبلی است، بجبوحه دیکتاتوری پینوشه، عضوی از پلیس مخفی وارد دفتر مجله ضد دولتی می شود و مع گزارشگر را حین ضبط شهادت می گیرد. زمانی که راوی رمان مسحورکننده و تکان دهنده نونا فرنادز به نام «قلمرو برزخ» کودک است، عکس مردی را روی جلد یک مجله می بیند که نوشته شده: «من شکنجه می کردم.» همدستی این مرد در بدترین جرم های حکومت و ابانداشتن در صحبت درباره آن جنایات مانند سایه ای همه کودکی و شغل بزرگسالی او به عنوان نویسنده و مستندساز را دربرمی گیرد. همچون مامور مخفی که از آینده آمده، در خلال تخیلات خارق العاده ای که به ذهنش خطور می کرد، نونا فرنادز این «مردی که شکنجه می کرد» را دنبال می کرد. به مکان هایی در پیی او می رود که دست کسی به آنجا نمی رسد، جایی در قلمرو برزخ ناگوار در تاریخ که عنوان رمان حاکی از توپله های ظالمانه و درعین حال عادی رژیم است. چگونه جنایت ها در جلوی چشم نادیده گرفته می شوند؟ چگونه فرد می تواند مقابل رژیم سرکوبگر بایستد؟ و چه کسی حقایق زندگی را می سازد و چه کسی آنها را مسلم می پندارد؟ رمان «قلمرو برزخ» ما را به درون حفره های گذشته می کشاند، چراکه به مخاطب گوشزد می کند که اثر یک نویسنده اگرچه در

برهه ای از تاریخ سانسور شود، اما می تواند در دوره های دیگری چشمگیر و مهم تلقی شود. درحقیقت داستان «قلمرو برزخ» که دستاوردی بزرگ در ادبیات شبلی و اروپا است بسیار خلاقانه نوشته شده است. ترجمه فارسی این رمان توسط حسن مرتضوی انجام و از سوی نشر بان منتشر شده است. این روایت به میحث تروما(ضربه روحی شدید) و عواقب پس از آن می پردازد. فرنادز که آثار قبلی او نیز سنت شکن هستند وابسته به نسلی از مهم ترین نویسنده های شبلی است مانند الخاندرو سامیرا، لینا مروانه، و آندیس آنواندت. آنها کسانی بودند که در بستر دیکتاتوری رشد کردند و ایده های تازه ای را در آن سال های پر فراز و نشیب پروراندند. فرنادز درک می کند که به جای فرار از دست اندراس آنتونیو والنسولا مورالس، ما به عنوان مخاطب باید این شخصیت و زراهای او را دنبال کنیم تا ببینیم آیا برای افرادی چون او با نقشه های پلیدش حساسرسی ای در جامعه خواهد بود.پایه. نویسنده روایت خود را از قطعیت درباره عدم قطعیت شروع می کند؛ موضوع این است که عمیق ترین حقیقت درباره اینکه چرا اتفاقی برای آن دختر افتاد کاملا ناشناخته است، زیرا که در تلی از دروغ و ترس مدفون است. اعتراض او در دادگاه درباره اتفاق گذشته چند جانبه است و شیوه روایت زانراهی مختلف در برمی گیرد؛ شرح حال نویسی، داستان تخیلی، مقاله، گزارش، شعر، راوی در واقع یک نویسنده مستند تلویزیونی است و دلمغوبلی او این است که والنسولا را وارد کند با او حرف بزند. با مردی حرف بزند که هرگز تا به حال او را ندیده که با پاسپورت جعلی از شبلی فرار کرده و اکنون با هویت جدید در خارج زندگی می کند. تا درباره احساس پشیمانی خود توضیح دهد. ما مخاطبان اغلب سخنان این مجرم را در زنجیره ای از اعتراضات متناوب و حتی شوگرنه و پرشور می شنویم. بعضی از آنها برگرفته از شهادت های اوست و بعضی هم ساخته ذهن او؛ «و در پایان هیچ احساسی در من نبود. من آدم دیگری شده بودم. آدمی که بیدار شدن و خوابیدن هم بوی مرگ می دهد.» استفاده فرنادز از «تخیلات احساسی خارج از کنترل» درست زمانی که سعی دارد صدای قربانیان کشته شده را بازسازی کند بسیار شگرف است. پس از درست کردن صحنه برای پسرش و فرستادن او به مدرسه، راوی داستان خوزه و بیبل را که یک رهبر کمونیست است، احضار می کند تا همان اعمالی که قبل از دستگیری انجام داده انجام دهد. او به این فکری می کند که آیا تصویر خانواده اش «ممکنی کرده تا در جایی که قرار است بقیه زندگی خود را سپری کند به ترس خود غلبه کند.» از این طریق، راوی تعدادی از زندانی هایی را که به کام مرگ فریفتند احضار می کند و با کندوکاوی عمیق در گرداب گذشته، دلپره و اضطراب خود را دو چندان می کند. او به یاد ماشین شوت (شورولت قرمزی می افتد که استرلا، همکلاسی و بقیه دخترها از جمله خود راوی را سوار کرد تا بعد از مدرسه به گردش بروند. این ماشین متعلق به پدر استرلا بود که اتفاقا پلیس هم بود و معلوم شد که سه نفر فعال حقوق بشر را به حومه سانتیاگو برده بود، جایی که گلولی آنها پریده شده بود. فرنادز، ماهرانه این داستان را در رمان کوتاه خود به نام «مهاجمان قضایی» نقل کرده بود. اما این داستان جدید انگیزه های پشت آن نقل ها را پیش می کشد. همه چیز – حتی صندلی بی گناه ماشین که فرنادز یک بار روی آن نشسته بود- را به یاد همان مردی می انداخت که

«شکنجه می کرد»

هر خاطره ای، هر گوشه ای از این کشور به طور بالقوه به شرارت و پلیدی آلوده شده بود. به منظور اینکه تکه های درهم تنیده رمان را به هم چسبانیم باید بدانیم که همه آن انسان ها وزندگی هادریک «زمان دورانی و متراکم» به صورت بی انتها گیر افتاده اند. فرنادز یک استراتژی ادبی فوق العاده اتخاذ کرده



است. او نمونه هایی از فرهنگ عامه پسند را اتخاذ کرده مخصوصا از سریال تلویزیونی «قلمرو برزخ» و آنها را به شکل مدل خالی به بعد دیگری از زمان و مکان تغییر داده است. یک فضانورد در حال گردش روی یک سیاره، نه تنها او را به یاد والنسولا در حال پرسه زدن در فرانسه و دور از محل زندگی اش می اندازد، بلکه یادآور زندانی ای است که به پسرش که دیگر او را نمی بیند پیام می فرستد. حتی یادآور خود راوی نیز هست.

در گفت وگو با اصغر علی کرمی بررسی شد

تبلیغات منفی علیه ادبیات عرب!



◀ به عنوان مقدمه لطفاً از فعالیت های ادبی خود در حوزه ترجمه آثار جهان عرب برای آن دسته از خوانندگان که شما را کمتر می شناسند بگویید.

اصغر علی کرمی هستم که بیشتر برای معرفی خود در قطعه ای نوشته ام؛ با نام به معنای کوچک تراست و احساس می کنم اتفاقی نیست. « به همین مناسبت شاگرد کوچک ادبیات و ترجمه هستم که گاهی نیز مبتلا به نقادی و تحلیل شعر و داستان نیز می شوم. شغل اصلی ام روزنامه نگاری ست و در حال حاضر دبیر صفحه فرهنگی روزنامه الوفاق و مترجم هستم. تاکنون شاهکارهایی از نزار قبانی و غاده السمان و محمود درویش و آدونیس و نجیب محفوظ و دیگر نامداران ادبیات عرب به فارسی برگردانده و چهره های بسیاری را نیز معرفی کردم که پیش از من ترجمه از آن ها صورت نگرفته است و در میان این گروه می توان به رمان نویسان بزرگی از جمله حسن حمید و جمال ناجی و مونس رزور و حسین المطوع و نیز و شاعران جوان و پراوراه ای مانند محمد العتایی، مالک البیطلی، حسین هلیل و عباس ثار اشاره کرد. از آنجا که ترجمه را یک تجارت می دانم، سعی کردم فعالیت تجاری ام فقط محدود به واردات از کشورهای دیگر نباشد و در زمینه صادرات ادبیات نیز علاوه بر ترجمه های پرانگنده از شاعران و مترجمان تاکنون موفق به ترجمه رمان ماندگار «شازده احتجاب» و نیز دو مجموعه شعر از گروس عبد الملکیان و مجموعه هایی از مهدی فرجی و هادی خوانساری و احسان افشاری شده ام که همگی توسط ناشران معتبر جهان عرب به چاپ رسیده و با در دست چاپ اند. تجربه متفاوت دیگری که امسال رقم خورد، انتشار کتابی تحت عنوان چگونه فیلمنامه بنویسم بر اساس تجربه ها و آموزش های «اصغر فرهادی» است که به زبان عربی در انتشارات تکوین کویت به چاپ رسید. البته متن فارسی کتاب که به همت حافظ حسوندگردآوری و تدوین شده، هنوز در ایران به چاپ نرسیده است. یک مجموعه شعر سپید نیز به نام «معشوقه هایم از من بزرگ ترند» دارم و غزل ها و ترانه هایم را نیز هنوز به چاپ نرسانده ام.

◀ ادبیات عرب با وجود بزرگانی چون نجیب محفوظ و نزار قبانی، کمتر با مخاطبان ایرانی ارتباط برقرار کرده است. این کاستی مشهود را در نتیجه کم کاری مترجمان زبان عرب می دانید یا دلایل دیگر؟

حرف شما کاملاً درست است و مثلاً اگر از یک نویسنده کرد یا ترک زمانی ترجمه کنید، ممکن است در طول یک سال به ۱۰ چاپ برسد ولی ترجمه از یک نویسنده تراز اول عرب که چند جایزه جهانی هم دارد، حتی اگر توسط بهترین و برندترین نویسرات کشور چاپ شود، به سختی یک یا دو چاپ را با موفقیت پشت سر می گذارند. دقت بفرمایید که در خصوص زبان های همسایه صحبت کردم و این آمار به تناسب زبان های اروپایی ادبیات از کشورهای مترقی تر، خیلی متفاوت خواهد بود. خود من بارها پس از چاپ رمان های «حاک» و «دلشاد» در انتشارات نگاه و نیز رمان «وقتی گرگ ها پیر می شوند» در انتشارات ثالث، با استقبال کم مخاطب سوپرزاینر شدن من حتی امیدم را تا حد زیادی برای ادامه از دست دادم. بی شک یکی از مهم ترین و اصلی ترین دلایل، نوعی تبلیغات کلاسیک منفی علیه زبان و ادبیات عرب است. به طور طبیعی افرادی که تخصصی در این زمینه ندارند – که تعدادشان خیلی هم زیاد است- روزانه درخصوص رویکردهای وطن پرستانه کورگورانه در فضای مجازی و دیگر فضاهای ممکن علیه زبان و ادبیات عرب صحبت می کنند و نوعی دشمنی بی پایه و اساس را گسترش می دهند. البته حوادث تاریخی و جنگ ایران و عراق در روزگارا منی بی تاثیر نیستند. ولی نباید غافل شد که بخش قابل توجهی از تولیدات ارزشمند زبان و ادبیات عرب در طول تاریخ توسط ما ایرانی ها صورت گرفته است. صرف و نحو بسیاری دیگر از علوم بلاغی و زبانی را ما ایرانی ها به سامان رسانده ایم و شاعران بزرگی مانند بشار ابن برد و مهیار دلمی، ایرانی بودند. از این ها مهم تر نخستین متن روایی در ادبیات عرب که کلبه و دمنه است توسط ابن مقفع نوشته شده که یک ایرانی است و عرب ها تا پیش از آن متن به این معنا نداشته و ادبیات آن ها در دو شاخه شعر و طبعی خلاصه می شده است. از این ها که بگذریم، علاوه بر تبلیغات عوام، بخش روشنفکرنامی جامعه هم نیز در برابر شعر و رمان عربی گارد دارد و خیلی کم پیش می آید که رسانه هایی که توسط روشنفکرها اداره می شوند، تمایلی به انتشار آثار امثال من نشان دهند. از این ها که بگذریم، دانشگاه هم کم تقصیر نیست. البته سال های اخیر را خبر ندارم ولی زمانی که خودم دانشجو بودم، به ندرت می شد از یک استاد نام پنج نویسنده زنده جهان عرب را پرسید و او پاسخ قابل توجهی بدهد. البته اوضاع به این سیاهی هم که عرض کردم نیست و من به نسل جدیدی که کنایخوان های فعلی روزگار ما محسوب می شوند، بسیار امیدوارم و می دانم که جامعه جوان ایرانی بر این الگوی از پیش تعیین شده غلبه خواهد کرد و شعر و رمان عربی موقعیت

بهرتری در سرانه مطالعه پیدا خواهد یافت. در این زمینه فضای مجازی و مخصوصا بلاگرها و صفحات معرفی کتاب و نیز مراکز پخش دیگر رسانه ها همگی نقش قابل توجهی خواهند داشت.

◀ ترجمه شعر و رمان، هر دو در تخصص کاری شماست. زبان و ادبیات عرب را در کدام حوزه موفق تر می دانید و چرا؟ شعر و رمان هر دو فرزندان توأم آنغوش زبان هستند و زمانی که درخصوص یک زبان پر ظرفیت مانند عربی حرف می زنیم، انتظار داریم که هر دو در ادراج شکوه و زیبایی و تکامل باشند. همان طور که می دانید از قدیم الایام عرب ها شعر را به عنوان یک رسانه و حتی یک ابزار جنگی می دانسته اند و بخش حذف نشدنی زندگی آنها بوده است. بی شک می توانم بگویم آنچه به عنوان شعر غنایی می شناسیم، اصل ترین صورتش در روزگار کهن را می توان در چکامه های بلند عرب جاهلی دید. در کنار آن نیز داستان پردازی و قصه گویی وجه دیگری از زندگی فرهنگی عرب ها بوده است. حتما شنیده اید که آنها «شب سمور» داشتند که سرم به معنای شب نشینی و قصه گویی است و این عادت در میانشان بوده که شب ها کنار آتش می نشستند و قصه می گفتند. به عنوان نمونه قصه ای مانند «عنتره» بن شداد عبسی در باورهای کهن عرب ها وجود دارد که ماجراهایی سرشار از عشق و اعتراض است. در کنار داستان نویسان و رمان نویسان بزرگی مانند نجیب محفوظ پرورش داده اند.

◀ انقلاب کوبرنیکی وار نیما به تعبیر بزرگی ادبیات ما را از کهنگی و تکرار و تقلید و سواپه سنگین ادبیات کلاسیک نجات داد اما این موج، در کوتاه مدتی فرونشست و شعر نیمایی با آن شکل و شمایللی که فروغ و سهراب و اخوان و شاملورا به دنیا عرضه کرد ادامه نیافت، چرا؟

اینکه چرا شعر نیمایی نوشته نشد و لاقفل در ۲۰ و ۳۰ سال اخیر، غیر از تعداد انگشت شماری مجموعه شعر موفق در قالب نیمایی انتشار نیافت، بیش از هر چیز یک راز است که من هم از آن سر در نمی آورم. البته چند پارامتر نزدیک به آن را می توانم برشمارم کنم، نخست اینکه ذهن فارسی زبان ها در خصوص گذشته فراموشکار است و مثلا وقتی شخصیتی مانند جمال زاده مجموعه داستان «یکی بود یکی نبود» را منتشر می کند، ما اصلا فراموش می کنیم که چه سابقه پزرنگی از ادبیات روایی داشته ایم و شاهکارهایی مانند شاهنامه و خسته و در قالب نثر، سمک عیار، تاریخ بیهقی، کلبه و دمنه و هزاران نمونه مترقی دیگر را پشت سر گذاشته ایم. همین روند دیگر زاده مجموعه داستان «یکی بود یکی نبود» را می شود و دیگر کسی به آن شکل و شیوه، داستان نمی نویسد. درخصوص شعر نیمایی نیز با ظهور سپید، این فراموشی صورت می گیرد و می بینیم که پس از نسل اول طرفداران نیما، دیگر شاعر نیمایی قابل توجهی ظهور نمی کند. این امر است

که البته در این مصاحبه نمی گنجد، ولی به طور خلاصه وار می توانم بگویم که ذهن آوانگارد و مدرن به دنبال راهی از تمام آمیزه های کلاسیک که با وزن عروضی سر ناسازگاری داشته، است و تجربه در فضای بی وزنی را ترجیح می دهد، کمالاینکه ذهن منظوم و عروضی نیز ترجیح می دهد که مثلا غزل یا قصیده را رباعی بگوید و قالب نیمایی در این وسط بلاتکلیف می ماند.

◀ هارولد بلوم می گوید، یکی از مصائب شاعر امروز، سایه سنگین شاعران گذشته است و این مهم در ادبیات ایران با غول های تکرارنشدنی چون حافظ و سعدی و مولانا مشهودتر و سنگین تر به نظر می آید. تحلیل شما از این بحث چیست؟

بسیار فرمایش درستی است. در نظر داشته باشید که من

برای مردمی شعر می نویسم که همزمان می توانند سعدی و مجازی بخوانند. یعنی باید مسیر پیچیده و پر رمز و رازی را بروم که مخاطب من لحظه ای که می تواند انتخاب شکفت انگیزی مثل سعدی و نظامی یا فردوسی را داشته باشد، وقت برای خواندن من بگذارد. بی تعارف باید عرض کنم که این بزرگ ترین مشکل شاعر معاصر است. حتی در روزگار خودمان نیز اگر فکر کنید، می بینید که عموم مخاطبان با خواندن شاملو و فروغ و سپهری و دبیرگان، از شعر بی نیاز می شوند و حالا این سوال پیش می آید که من چه چیزی برای عرضه دارم که باید خوانده شوم؟

◀ فروغ را همچنان از بزرگ ترین نمونه های پسااستخارگرایی در شعر صد سال ایران معرفی می کنید، شاعری که جدای از فرم به محتوا بسیار اندیشید، اما این مهم بعد از او چندان در شعر جدی گرفته نشد. چرا؟ درخصوص استخارگرایی و پسااستخارگرایی و ارتباط فروغ با این دو، مقوله نظر خاصی ندارم، اما در باب اندیشه و شعر فروغ من هم معتقدم که او به مرزی از اندیشه و شعر رسید که قبل وبعد از او، کمتر به آن تجربه یا عنوان شده است. در واقع ظهور او، مجموعه ای را تشکیل می دهد که نتیجه اش می شود ظهروا، مجموعه ای از اشکال و فرمها در شعر معاصر فارسی. طبیعی است که همه این عوامل با دیگر ویراوی کس دیگر فراهم نشده و نمونه مشابه دیگری وجود ندارد.

◀ شعر سپید یا شعر منثور، این هم از آن دسته بحث های جدی اهالی شعر است. تحلیل شما چیست؟

از نگاه من زبان فارسی پس از چندین قرن تمرکز آوایی و عروضی، به نوعی آهنگین است و حتی اگر سخت گیری نکنیم، تمام گفتار فارس زبان ها در چند بهر عروضی قابل تقطیع است. درخصوص دیگر زبان ها و لاقافل زبان عربی که در آن تخصص دارم، چنین موقعیتی احساس نمی شود و مثلاً اگر از دور حرف زدن دو فارس را مشاهده کنیم – در صورتی که فارسی، زبان ما نباشد- این احساس به ما دست می دهد که آنها با هم مشاعره می کنند، یعنی کلامشان آهنگین است. حالا دقت کنید که شعر از امکانات استعاری زبان بهره می جوید و نیز ترجمه کرده ام و ترجمه زمانی از وی را به تازگی تحویل ناشر داده و ترجمه رمان دیگری نیز از وی در دست دارم. او به زبان سواحلی می نویسد و من آثارش را از عربی به فارسی برمی گردانم، یعنی یک واسطه زبانی نیز در بین ما وجود دارد. که بلاتکلیفم.

◀ ادبیات داستانی مادرخت صد ساله ای است و شعر هزار

من در شعر به بحرانی فکر می کنم که

نامش را مخاطب هراسی گذاشتم.

از آنجا که شعر از امکانات عالی زبان

شکل می گیرد باید به گونه ای باشد که

به زبان پیشنهاد بدهد و موجب ترقی

فکر و گفتار جامعه باشد.

و صد ساله. متأسفانه رابطه شاعر امروز اما با این جهان پهناور، رابطه مال و مدلولی نیست و این خود سرمنشأ آسیب های جدی به شعر امروز است. تحلیل جناب عالی چیست و چرا؟

شعر و داستان، یعنی دو شاخه روایی و غنایی ادبیات در گستره زبان و ادب فارسی عمر یکسان دارد، یعنی هم زمان که ما شاعران صدر اسلام را داریم، روایت پردازان بزرگی را نیز داشته ایم. هم زمان با شکل گیری سامانیان و غزنویان و طلوع بزرگ ترین سرایندگان شعر پارسی، شاهکاری مانند تاریخ بیهقی را در حوزه نثر داریم که به گمان من هر بخش آن یک داستان کوتاه مستقل باتمام پارمترهای ادبیات داستانی است. این ها را صرفا به عنوان نمونه گفتم و بی شک صدها مثال دیگر هم می توان زد. اگر عمر داستان کوتاه معاصر فراتر از چند دهه و پس از ظهور جمال زاده نیست، شعر معاصر نیز از جمالزاده تنها یک یا دو سال فاصله زمانی دارد.

من در شعر به بحرانی فکر می کنم که نامش را مخاطب هراسی گذاشتم. از آنجا که شعر از امکانات عالی زبان شکل می گیرد باید به گونه ای باشد که به زبان پیشنهاد بدهد و موجب ترقی فکر و گفتار جامعه باشد. همان طور که فکر و گفتار امروز ماتناثر از شاعران بزرگ روزگار گذشته است، اما متأسفانه در روزگار ما ترس از نپسنده شدن توسط مخاطب به گونه ای در میان اهل قلم رشد کرده است که چیزی را که فکر می کنیم ممکن است مخاطب نپسندد نمی نویسیم و همین موجب شده است تا تکرار همد بگر باشیم البته وضعیت در رمان و داستان خیلی بهتر است.

◀ در سال های اخیر رویکرد آکادمی سوئد در اهدای جوایز تغییرات شگرفی داشته و آن دسته از نویسندگان که بیشتر آثارشان معطوف به نفی سیاست و رزی، توتالیتراسیم، جنگ و در یک کلمه حقوق برابر انسانی بوده، اقبال بیشتری داشته اند. دیدگاه شما در این باره چیست و چرا؟

راستش را بخواهید، به جایزه ادبی نوبل چندان خوشبین نیستم. در مورد جایزه صحت می گویم که وینستون چرچیل نخست وزیر انگلیس در دوران جنگ جهانی دوم و مثلا شومل یوسف آنگون، افسر ارتش اسرائیل در جریان اشغال فلسطین آن را در حالی دریافت کرده اند که چندان اثر ادبی قابل توجهی نداشته اند. سوی دیگر ادبیات ضد جنگ از نگاه من وجود خارجی ندارد. ما حتی زمانی که چهره تقبیح شده و زشت جنگ را به تصویر می کشیم، همچنان مشغول یک مبارزه و جنگ سرد هستیم که چه بسا جاذبه هایی هم دارد. خود من زمانی که در جوانی «وداع با اسلحه» همبگونی را می خواندم، آرزویم این بود که در جنگی شبیه آنچه در این رمان توصیف می کنی، شرکت داشته باشم. به عنوان یک مترجم سعی می کنم جوایز ادبی در انتخابم نقش نداشته باشند. حتی اگر نجیب محفوظ هیچ جایزه ادبی هم برنده بود، باز هم برای ترجمه به سراغ آثارش می رفتم، کمالاینکه از چهره های بسیاری ترجمه کرده ام که هیچ کدام برنده جوایز جهانی نیستند. البته گریزی هم نیست و نمی توان به استقبال از کتاب فکر نکرد. همان طور که پیش تر عرض کردم، نگرشی که نسبت به رمان و شعر عربی وجود دارد چندان متناسب با بازار نیست و مترجمی که از زبان و ادبیات عرب ترجمه می کند، ناچار باید از هر فرصتی برای ارتباط بیشتر با مخاطب بهره بجوید. خواه اینکه نام شخصیت معروفی روی جلد کتابش نقش ببندد و یا اینکه کتابی را ترجمه کند که برنده جایزه جهانی باشد. غیر از نجیب محفوظ از عبدالرزاق دقت کنید که دو سال پیش جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد نیز ترجمه کرده ام و ترجمه زمانی از وی را به تازگی تحویل ناشر داده و ترجمه رمان دیگری نیز از وی در دست دارم. او به زبان سواحلی می نویسد و من آثارش را از عربی به فارسی برمی گردانم، یعنی یک واسطه زبانی نیز در بین ما وجود دارد.

◀ امسال نوبل ادبیات را خانم کانگ با ۵۳ سال سن و تنها ۴ رمان برد، جایزه ای که موراکامی بیش ترین شانس ربودنش را داشت. تحلیل شما چیست؟

بی شک خانم کانگ یکی از خوش شانس ترین و خوش اقبال ترین نویسندگان تاریخ ادبیات جهان است که تنها با حدود ۱۰۰۰ صفحه رمان، موفق به دریافت پوکر و سپس نوبل شده است. آشنایی چندانی با او ندارم، اما به اعتقاد من موراکامی خودش آنقدر معروف است که دریافت نوبل چندان تاثیری بر دیده شدن و حتی فروش کتاب هایش نداشته باشد.

